

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

جیلانی لیبیب

برلین - ۱۸ نومبر ۲۰۱۰

عید قربان عید گوسپند کُشان

در عید خجسته قربان، لمس ایجاد همبستگی و وحدت میان مردم زادگاهم بیش از هر زمان دیگری بازتاب پیدا می کرد. پیر و جوان تکبیر های “لا اله الا الله و الله اکبر” و “الله اکبر و لله الحمد” گویان، برای ادای نماز عید گوسپند کُشان روانه مسجد جامع بزرگ شهر خویش می شدیم و در میان راه، تک تک و گروه گروه، از کوچه و پسکوچه های میان راه به جمع ما می پیوستند. احساس نیروبخشی برای جان و روان همه ایجاد می گردید.... به یکبارگی میدیدی که هی بیشتر میشوی و هی افزونتر یکپارچه، متحد، همصدا و هم مقصد....

زمانی بود آرام و ناب... خالی از ریا و سرشار از پاکی ها
عید سعید قربان، فرخنده جشن ادیان آسمانیست. ادیان ابراهیمی... دین حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی (ع) و دین مقدس اسلام.

آیه های اول تا نهم باب بیست و دوم سفر پیدایش در تورات حضرت موسی، بیانگر داستان آمادگی قربانی ساختن اسحاق (ع) توسط پیامبر خدا ابراهیم خلیل میباشد. بر مبنای تورات، رب متعال به جای اسحاق (ع)، قوچی را برای قربانی در آنجا فرستاد و چنانکه در آیه های هفدهم تا نهم این باب ذکر شده است، به پاداش این آمادگی برای فدا نمودن پسرش در راه حق و وعده به قولش، ایزد توانا رسولش را نوید داد که:

“هر آینه ترا برکت دهم و ذریت ترا کثیر سازم مانند ستارگان آسمان و مثل ریگهای که بر کناره دریاست و ذریت تو دروازه های دشمنان خود را متصرف خواهند شد و از ذریت تو جمع امت های زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی....”

در قرآن مجید این داستان طی آیه های نود و نهم تا یکصد و سیزدهم سوره سی و هفتم به حضرت محمد (ص) نازل گردیده است. در آئین اسلام روایات متفاوتی مبنی بر این وجود دارد که ابراهیم خلیل کدام یکی از دوپسرش - اسحاق و اسماعیل - را میخواست، قربانی وعده و پیمانش با آفریدگار توانا بنماید، اما بیشترین روایت بر اساس يك حدیث از پیامبر خدا این می باشد که اسماعیل بایستی فدا می گردیده است .

باید صادقانه ادعاء کنم که هیچ نوشته ای، در هیچ کتابی بیشتر مرا با خود نبرده و در گلویم بغض ایجاد نکرده است که قصه حضرت ابراهیم (ع) و آمادگی برای قربانی ساختن فرزندش در راه ایزد یکتا. هر باری که این داستان را میخوانم، گلویم پر میشود و.... آری... احساس و عاطفه چنان با واژه ها مروارید وار باهم در آمیخته اند و روح و روان خواننده را با خود در میعاد می برند که نمیشود جلو اشك را گرفت.... قدرت بیان احساس بدون واسطه هنر فرامرز و جاودانه را من در "تاریخ بلعمی"، ترجمه ابو علی محمد بن محمد بن بلعمی بارها و بارها تجربه نموده ام.

وقتی این قصه را در اثر وزیر منصور بن نوح سامانی که قدمتش به بیش از یک هزار سال پیش میرسد مرور می کنی، خود را در میان حاجیان مکه و یکی از آنها می بینی.... آری با اسماعیل و ابراهیم یکجا قلبت می تپد، بر کوه "منی" دنبال قوچ سپید می دوی و سنگ می اندازی تا قوچ بایستد، ابراهیم خلیل فراز شود، او را بگیرد و قربانی گرداند.... و اسماعیل زنده بماند.

عید قربان... زندگی بخش است و آینده ساز.... وعده رستگاریست و پیروزی.... بر همه پلشتی ها.

پس بنشست و پسر را پیش بنشانید و کارد از آستین بیرون آورد، و سر پسر بر کنار نهاد و بگریست و پسر گفت پسر: ای پدر چه بودت و این کارد چیست؟ گفت: یا بُنّی! اِنّی اَرّی فی المَنامِ اِنّی اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرى.

ای پسر من بخواب چنان دیدم که ترا باید کشتن، بنگر تا چه بینی، پسر گفت: یا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ. [ای] پدر آنچه فرمودند بکن، گفت: ای پسر تو زیر کارد چگونه توانی صبر کردن؟ گفت: سَتَجِدُنِی اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِیْنَ.

گفت مرا از صابران یابی اگر خدای بخواهد، پسر پسر بگریست، گفت: ای پدر اگر مرا بخانه گفته بودی من مادر و خویشان را پدرود کرده بودم، ابراهیم علیه السلام سرش بکنار بگریست و پسر همی گریست و آسمانها وزمینها و کوهها و فریشتگان با او همی گریستند^۱ چون پسر آن چنان دید، پدر را گفت ای پدر بر خیز و فرمان خدای بر، و روزگار بمهر، تا من و تو اندر خدای تعالی عاصی نشویم، ابراهیم گفت، ای پسر چگونه کنم، گفت ای پدر بر سن دست و پای من ببند که بود [که] چون کارد بمن رسد من بطیغم و جامه تو بخون بیالاید، و مادرم بداند، ابراهیم برخاست و دست و پای پسر ببست، و پسر را بر دست راست بخوابانید و بدل تسلیم کرد، خواست که کارد بگلوئی پسر بر نهد، آب از چشمش فرود آمد و دستش بلرزید و پسر چشم [فراز]^۲ کرده [بود] خود را بخدای سپرد [ه]، چون

۱ - نق و چایی در اینجا افزوده اند: و اندرین يك سخن است نه از کتاب محمد بن جریر نگر تا نینداری که ابراهیم از جزع گریست یا از کراحت امر خدا تعالی و لکن از طبع بشریت و از رحم مردمی و از مفارقت فرزند آتش بجشم اندر آمد. و ن س و نا و نف: ندادند.

۲ - کذا: ن س و نق و نف در اصل: باز کرد. و آن غلط است و فراز کرد صحیح بنظر می آید - چه جای معنی چشم برهم نهادن است نه باز کردن و لفظ فراز در اصل استعمال بمعنی بستن است.

چشم باز کرد و پدر را دید که همی گریست ،
گفت : ای پدر روی من ببینی و کارد و دستت کار نکند ، که گلوی ببرد ، و ترسم
که من و تو اندر خدای تعالی عاصی شویم ، مرا بروی اندر افکن و کارد بر قفای
من نه ^۱ و گلوی من ببر ، فریشتگان هفت آسمان بر ایشان نظاره گشتند و شکفت
همی داشتند از دل پدر و تسلیم پسر ، و ابراهیم دل بخدای داد و خویشتن بدو سپرد ،
و پسر را بروی اندر افکند ، و کارد بر قفای وی نهاد ، چنانکه خدای تعالی گفت :
فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ . چون کارد بر قفای ^۲ کودك نهاد و نیرو کرد
[کارد] بر گشت و روی تیز [از] ، بر آمد و کند از سوی قفای کودك ، ابراهیم عجب
داشت از آن ، و پسر چون تیزی کارد نیافت ، گفت : ای پدر چه بودت ، چرا چندین
تأخیر همی کنی ، گفت : ای پسر عجبی همی بینم از قضای خدای تعالی ، این کارد بر
گشت و روی کند سوی تو آمد و تیزی سوی زبر ، گفت ای پدر غلط ^۳ همی کنی
و کارد بغلط بر نهادی ، نخست تیزی کارد بر قفای من نه و فرو بر بگلو ، و چندین
تأخیر مکن ، ابراهیم تیزی کارد بقفای ^۱ پسر بر نهاد ؛ اندر وقت خدای عزوجل
جبریل را علیه السلام بفرستاد تا کبشی از بهشت بیاورد ، گوسفندی سپید و چشمهای
او سیاه ، و چهار دست و پای او سیاه ، و سروهای بزرگ ، و سیاه ، و جبریل علیه السلام
بیامد و گوش کبش گرفته ، و بکوه آمد نزدیک ابراهیم ، و بیستاد تا ابراهیم همی
چه کند ، پس ابراهیم کارد بگلوی پسر بر نهاد و نیرو کرد کارد دو تا گردید ، ابراهیم
متعجب بماند و بیستاد ، پسر گفت ای پدر چه بودست که این کارد همی نبرد ، گفت

۱ - طبری : ادخل الشفرة من تحتی ثم ادخل الشفرة لحلقه (ص ۳۰۵ - ۳۰۹)
و ذکر بریدن از قفا نیست - گوید او را بروی افکند و کارد بر حلقش راند ... بهر دو
روایت . ۲ - ن س : قفای پسر . ۳ - یعنی : اشتباه میکنی ، نه بمعنی
که امروز متداولست .

خدای را همانا اندرین امریست که من و تو ندانیم، این کار دو تا شد، [گفت]
 ای پدر دست تو همی بلرزد و ترسم که فرمان خدای تاخیر شود، کار را راست کن
 و تو زود طعنه کن^۱، ابراهیم کار را راست کرد و بر گلوی پسر نهاد، و خواست
 که ببرد، خدای عزوجل وی را ندا کرد، گفت یا ابراهیم آن خواب که دیدی راست
 کردی و نذر را وفا کردی، ابراهیم این بشنید از هیبت خدای عزوجل بلرزید، و
 کار از دستش بیفتاد و بسنگ خارا در نشست تمامت، و جبریل علیه السلام بانگ
 کرد و گفت: الله اکبر سر بر کرد جبریل را دید که گوش کبش گرفته و همی آورد،
 دانست که خدای عزوجل فرستاد، گفت: لا اله الا الله و الله اکبر. پس پسر
 را گفت: ای پسر سر بر کن که خدای تعالی فرج داد، پسر برخاست، جبریل را دید
 با آن کبش، گفت: الله اکبر و لله الحمد. و بخبر چنین اندر آمدست که این
 [تکبیر که] بروز گار گوسفند کشان^۲ گویند، این سه تن تالیف کردند، جبریل
 امین خدای، و ابراهیم خلیل خدای، و پسر ابراهیم^۳ ذبیح خدای، و هر که این
 تکبیر بدان روز گار بسیار گوید، روز رستخیز این سه تن شفیع او باشند پیش خدای،
 پس ابراهیم دست پسر بگشاد، و خدای تعالی نزد ابراهیم وحی فرستاد که پسرت
 را بگویی که اندرین ساعت حاجتی از من بخواه، هر چه بخواهد روا کنم. ابراهیم پسر
 را بگفت، پسر روی سوی آسمان کرد و گفت یا رب هر که از مومنان پیش تو آید
 با گناه بسیار و بایمان وی اندر تقصیری باشد تو آن گناهان وی مرا ببخش، پس
 جبریل علیه السلام آن کبش پیش ابراهیم ببرد تا قربان کند، کبش از دست کودک

۱ - نق: زور کن - در چاپی: کارد راست کن و طعنه کن. ن س: راست کن تو
 زود. نف: ندارد طعنه کن، یعنی کارد را بکار بر و زن. و این معنی در عربی نیست.
 ۲ - نق: اندر عید اضحی گویند. و گوسفند کشان همان عید اضحی است بفارسی
 «رجوع به التفهیم بیرونی ص ۲۵۲ شود». ۳ - کذا: ن س. اصل و نق و چاپی
 و نا: اسمعیل نف: ندارد.

بجست^۱ وزان کوه فرو شد و بکوه منی بر شد آنجا که امروز، جای قربان است و
 حجاج آنجا قربان کنند و آنجا سنگ اندازند، و خدای تعالی چنان خواست که
 جای قربان بر منی بود، آن کودک از پس کیش بدوید^۲ و کیش آنجا بیستاد که نخستین
 روز سنگ اندازند، ابراهیم هفت سنگ بینداخت و کیش بیستاد، و ابراهیم فراز
 شد و او را بکرفت و قربان کرد، آنجا که امروز جای قربانست، و خدای عزوجل گفت:
 وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ. و خدای تعالی آن کیش را عظیم خواند، نه بزرگی کیش
 خواست، بزرگی آن فداخواست، و آن سنت که از ابراهیم بماند تا امروز [ز] آن
 آن گوسپند کشتن و قربان کردن [گفت بزرگ] فدایی بود که ابراهیم را دادم که
 سنت آن تا رستخیز بماند بر فرزندان آدم علیه السلام، و پس خدای عزوجل ابراهیم
 را ثنا کرد^۳ [و گفت]:

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ.

گفت: این بزرگ آزمایشی بود که مرا ابراهیم را بدان مبتلا کردیم، و ابراهیم
 نیکو کار کرد که جانب ما نگه داشت، و فرزند ما سپرد، و نذر ما وفا کرد، و ما
 جزای او بدادیم، که فدا دادیم پسرش^۴ را، تا ویرا نبایست کشتن [و کشتن]
 کیش از وی بپسندیدیم، پس گفت: إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.
 [چنین] پاداش دهیم نیکو کاران را.